

متن پرسش

درد دلی از دوستی عزیز. آموزش شنا در کویر گریزی به چالش‌های انتقال فرهنگ ایثار و دفاع مقدس به نسل جوان، پسر جوانی که در لاله گوشش گوشواره ریزی کاشته، شاید با این تغییر کوچک، در تلاش است تا در زندگی راهی تازه را تجربه کند، راهی که پیش از این پدر او نرفته. دختر جوانی که از هر طرف موه‌های خود را بیرون انداخته، در کنار مادر چادری خود به آرامی قدم می‌زند. آرامشی که شاید ساده به دست نیامده. می‌توانم مدت‌ها کلنجارش را در ذهنم بازسازی کنم. قهر و آشتی‌هایی که در نهایت هر کدام را به پذیرش طرف مقابل وادار ساخته. این‌ها تصویر تمام جامعه ما نیست، اما لاقل بخشی از آن را بازنمایی می‌کند. چه شده؟ این نسل چرا از مسیر والدین خود به این میزان گریزان است؟ چطور فرهنگی که نسلی را تا پای جان شیدا و شیفته خود ساخته بود، توسط نسلی دیگر پس زده می‌شود؟ آیا در انتقال آن فرهنگ خطایی رخ داده؟ آیا آنطور که باید و شاید از ابزار رسانه استفاده درست نشده؟ ما که کم‌کاری نکردیم. ما خیابان‌های زیادی به اسم شهدا نام‌گذاری کردیم، فیلم‌های زیاد و خوبی برای آن‌ها ساختیم، عکس آن‌ها را بر روی جلد کتاب‌ها و دفترها چاپ کردیم. مگر می‌شود انسان پاک‌فطرتی، داستان شهدا را بشنود و در دلش تصدیق نکند؟! مگر می‌شود تصاویر آن‌ها را ببیند و همراهی با آن‌ها را آرزو نکند؟! آیا این نسل به فطرتش پشت کرده و منحط شده؟ یا دلیل را از جای دیگری باید جستجو کرد؟ به گمان من، آنچه تحت عنوان فرهنگ ایثار و شهادت تا به حال به نسل جوان عرضه شده، صورتی ظاهری از آن بوده است بدون آنکه نسبتی با حقیقت آن برقرار کرده باشد. فرهنگی که به جوانان دهه ۵۰ جرئت طوفان می‌داد، برای جوانان دهه هشتاد پای تخته تدریس می‌شود و آنها باید دست به سینه مفاهیم آن را حفظ کنند تا در امتحان نمره ۲۰ بگیرند. اما او هم می‌خواهد طوفان به پا کند. او هم می‌خواهد دل به دریا بزند. حتی اگر این مفاهیم برای عده‌ای علاقه‌مندی ایجاد کند، نهایتاً مانند جوان ویلچری‌ای خواهد بود که عاشق دویدن‌های رونالدو باشد. یا پسر لال و بی‌زبانی که شیفته چهچه‌های شجریان است. مگر می‌شود به کسی آموزش شنا داد، بدون آنکه او را لاقل در حوضچه‌ای از آب رها کرد؟ مگر بدون آب، معلم شنا فایده‌ای دارد؟ فرهنگ ایثار و شهادت هیچگاه متبلور نمی‌شود، مگر آنکه عرصه‌ای برای ظهور و بروز آن وجود داشته باشد. باید پرسید چرا جوان امروز آنگونه که باید، ذیل انقلاب اسلامی، عرصه را برای خود گشوده نمی‌یابد و به دنبال شکوفایی خود در عرصه‌های دیگر می‌گردد؟ به ادعای این متن، چالش اصلی در انتقال فرهنگ ایثار و شهادت، نه پایین بودن کیفیت محصولات فرهنگی، بلکه تنگ شدن این عرصه و میدان است. به تعبیر دیگر، اصلاً قرار نیست این فرهنگ از نسلی به نسل دیگر

منتقل شود، بلکه قرار است در هر نسلی آبیاری و شکوفا گردد. امام به جوانان مشق شهادت را دیکته نکرد، بلکه بذر آن را در جانهایشان بیدار نمود. شاید آن جوانی که در اعتراضات خیابانی علیه نظام شعار می‌دهد، یا دختری که حجاب از سر بر می‌دارد، روحیه شهادت هنوز در او زنده است، هرچند مسیرش به خطا رفته. و آن جوانی که در مدرسه ده بار از روی درس شهدا خورشیدند رونویسی کرده، روحیه شهادت درونش کشته شده باشد. ما روایت‌های صادقانه را قربانی چارچوب‌های ذهنی خود می‌کنیم. از شهدا، درس خوان‌هایشان را دستچین کرده و برای فرزندانمان تعریف می‌کنیم. و با چند روایت از نماز اول وقت و احترام به پدر و مادر آن را تکمیل می‌کنیم. ما فرزندان منظم و حرف‌گوش کن می‌خواهیم که موهای خود را یک طرفه شانه کرده باشند و عکس شهدا پس زمینه تلفن‌های همراهشان باشد، بدون آنکه قدرت نه گفتن به ما را داشته باشند. در نهایت هم یک زندگی کارمندی با حقوق ثابت برای آنها آرزو داریم که عکس شهدا را در دفتر کارشان قاب کرده باشند. نتیجه این رویکردها در بهترین حالت، کویرنشینی است که حسرت دل به دریا زدن را می‌خورند و زمین‌گیرانی که عاشق آسمانند ولی امید به پرواز ندارند. محصولات فرهنگی و روایت‌های دفاع مقدس، در فضایی تاثیر خود را خواهند گذاشت که دیکته نشوند بلکه الهام بخش باشند. جوان مانند نویسنده‌ای است که به دنبال ایده‌ای برای نوشتن داستان زندگی خودش است. او باید خودش را در جهانی که شهید گشوده حاضر ببیند و به او اجازه داد تا داستان متفاوت خودش را بنویسد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! اگر حقیقت چیزی نیست که بتوان آن را تعریف کرد، پس گزارش‌دادن از حقیقت، ما را با آن روبه‌رو نمی‌کند و تاریخ، از آن‌جایی شروع می‌شود که انسان‌ها در افق زندگی خود متوجه روحانیتی باشند که به سوی آن‌ها آغوش گشوده است و آن‌ها نیز برای عبور از روزمره‌گی‌ها به سوی حقیقت نظر کنند. و این قصه تاریخی است که در زمانه ما پیش آمد تا هرکس خود را در این دوران بی‌معنایی، معنا کند. در این صورت است که حتی روایت شهدا، معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند و برای بازخوانی آنچه گذشت و آنچه در آن هستیم باید به این نکته مهم فکر کرد که ما در نسبت با حقیقت که در دل تاریخ به ظهور می‌آید؛ چه ارتباطی باید به میان آوریم؟ و در سخنان و رفتار خود چگونه بدان اشاره کنیم؟ به امری که تعریف‌بردار نیست ولی انسان‌ها با رفتار و سکناات خود می‌توانند اشاره‌ای به آن باشند و این یعنی «انسان و باز انسان» در دورانی که انسان، خودش مسئله خودش شده است. موفق باشید